

سراب زندگی
گوشه‌های مکتومی از قاریخ معاصر
زندگی‌نامه
منوچهر ریاحی

جلد اول

ریاحی، منوچهر، ۱۲۹۵

سراب زندگی: گوشه‌های مکتومی از تاریخ معاصر، زندگی‌نامه منوچهر ریاحی. —
[ویراست ۲]. — تهران: نوگل، ۱۳۸۳.

۲ ج.: مصور، عکس.

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه.

نمایه.

ج. ۱-۲ (چاپ دوم).

۱. ریاحی، منوچهر، ۱۲۹۵ -- خود سرگذشت‌نامه. ۲. ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۵۷.
الف. عنوان. ب. عنوان: گوشه‌های مکتومی از تاریخ معاصر: زندگی‌نامه منوچهر ریاحی.

۹۵۵/۰۸۲۰۹۲

DSR۱۳۸۶/۹۴۳

۸۳-۸۲۸۴م

کتابخانه ملی ایران



نشر نوگل

Email: Noogol@yahoo.com

سراب زندگی، گوشه‌های مکتومی از تاریخ معاصر،

زندگی‌نامه منوچهر ریاحی

به کوشش: مرتضی رسولی‌پور

حروفچینی، صفحه‌آرایی و طراحی روی جلد: هایده صابری

لینتوگرافی و چاپ: غزال

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۴

تعداد: ۱۵۰۰

دوره دو جلدی: ۱۳۰۰۰۰ ریال

شابک (ج. ۱): ۹۶۴-۹۳۵۷۱-۴-۳

ISBN/964-94571-4-3

فهرست مطالب

پیش‌گفتار

۱۱

بخش اول - کودکی و نوجوانی

۱۷

۱- در خانواده‌ای که چشم به جهان گشودم

۱۹

۲- همه به سوی قبله آمال

۲۳

۳- اصفهان نصف جهان

۲۹

۴- آستان قدس رضوی

۴۷

۵- استقرار در پایتخت

۶۷

۶- مدرسه

۸۳

۷- مکتب علم و هنر

۱۰۳

۸- پدرم در خدمت دولت

۱۲۷

۹- خاندان شیبانی

۱۴۵

۱۰- آغازی نو

۱۸۱

بخش دوم - تحصیل در آلمان

۱۹۹

۱۱- نخستین دگرگونی‌ها

۲۰۱

۱۲- در پایتخت آلمان

۲۱۳

۱۳- شیبانی در برلن

۲۴۷

۱۴- کارآموزی

۲۶۲

۱۵- گنج دانش

۲۸۵

۱۶- در دیار عشق

۳۰۵

- ۳۲۳ ۱۷- بیگاری در انگلیس
- ۳۳۷ ۱۸- دگرگونی
- ۳۴۷ ۱۹- آشفته‌گی
- ۳۷۱ ۲۰- در بازداشتگاه گشتاپو
- ۳۹۷ ۲۱- وسوسه
- ۴۱۱ ۲۲- وداع
- ۴۲۱ ۲۳- ندای وطن
- ۴۴۱ بخش سوم - در خدمت سربازی
- ۴۴۳ ۲۴- تجدید دیدار
- ۴۴۹ ۲۵- دانشکده افسری
- ۴۶۹ ۲۶- لباس پرافتخار سربازی
- ۴۷۷ ۲۷- در آستانه تهاجم به ایران
- ۴۸۵ ۲۸- شهریور شوم
- ۴۹۹ بخش چهارم - نشیب و فراز
- ۵۰۱ ۲۹- سپاهی، کشاورزی آغاز کرد
- ۵۲۱ ۳۰- ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت
- ۵۴۹ ۳۱- کسب و بزم و رزم
- ۵۶۱ ۳۲- به شمشیر دولت بدادم روان
- ۵۹۵ ۳۳- یارب مرا به عشق شکبیا کن
- ۶۰۳ بخش پنجم - خاطراتی پراکنده
- ۶۰۵ ۳۴- یادی از دارا شیبانی

۶۱۱	۳۵- مکتب دیکتاتوری
۶۱۹	۳۶- لشکر کشی به آذربایجان
۶۲۳	۳۷- فساد حکومتی مرا متهم به قتل می‌کند
۶۳۹	۳۸- شرکت جنابان
۶۷۹	۳۹- گلستان زندگی
۷۲۵	۴۰- در دامن طبیعت
۷۵۵	تصاویر
۷۶۵	نام نامه

پیش‌گفتار

در پایتخت آلمان مشغول تحصیل بودم و بیست و دو سال از عمرم می‌گذشت که در بهار ۱۹۳۹ به اتهام جاسوسی به سیاه چال گشتاپو^۱ افتادم و در شرایطی که زیر شلاق فریاد کشیده، به ضاربینم ناسزا می‌گفتم به قلم و کاغذ دست یافتم. هرچند بر اثر آنچه به خوردم داده بودند گیج بودم، به منظور وقت‌کشی و تسکین خاطر، مشهودات و مسموعات روزانه‌ام و آن چه را که از مغز مخمورم می‌گذشت، در بیش از دویست و پنجاه صفحه به رشته تحریر درآوردم، ولی هنگام آزادی از زندان چون هنوز مورد سوءظن قرار داشتم، پلیس مخفی آلمان یادداشت‌هایم را ضبط کرد و هیچ وقت بازنگرداند.

نه تنها امروز پس از گذشت بیش از نیم قرن از محتویات آن یادداشت‌ها چیزی به یاد ندارم، بلکه چند هفته پس از آن تاریخ زمانی که برای نوشتن وقایع روزانه زندگی عزم خود را جزم کردم، آن را به فراموشی سپرده بودم. آن نوشته‌ها از دست رفت، ولی آنچه برایم باقی ماند، تصمیم به ضبط رویدادها و اندیشه‌هایم به طور مستمر بود که تا پنجاه سال بعد بدون وقفه ادامه یافت.

مجموعه مزبور در شش هفت هزار صفحه به اضافه یادداشت‌های خصوصی شامل مکاتبات با پدر و مادر، خواهر و برادر، زن و فرزند، اقوام و خویشان و دوستان و آشنایان، همراه سه چهار هزار قطعه عکس که با ذکر نام محل و تاریخ و اسامی اشخاص پشت‌نویسی کرده و در بیست و چند جلد آلبوم به قطع بزرگ نگهداری می‌کردم، گنجینه پرارزشی برای نوشتن زندگی‌نامه‌ام در سنین بازنشستگی بود.

در خلال چند ماهه نخستین انقلاب، با توجه به ، مشکلات طبیعی حاصل از انقلاب که برای امثال من به سبب ارتباطات گذشته به وجود آمده بود، مرا در بحران روحی دردناکی فرو برد و وادارم کرد تا در مرداد ۱۳۵۸ کشوری را که مرا بیش از شصت سال در دامان خود پرورانده بود، به انضمام گنجینه مزبور و خانه و زندگی و ماحصل عمری تلاش و کوشش ترک گفته و جلالی وطن کنم.

رانده و مانده، آواره و نگون‌بخت، دست پناهندگی به سوی غیر دراز کردم و سرانجام به سبب آن که همسر آمریکایی بود، ایالات متحده مرا در دامان خود جای داد و خانواده همسر در کلرادو از من به گرمی استقبال کرد.

با وجودی که در این کشور هویت تازه‌ای پیدا کرده و احساس بیگانگی نمی‌نمودم، ضربات روحی وارده سنگین‌تر از تاب و توانم بود، به قسمی که سرانجام در زمستان ۱۹۸۳ با یک در هم کوفتگی روحی روانه بیمارستان شدم. به ظاهر سرپا بودم لیکن در خلال هفت شبانه روز اول، لحظه‌ای نخوابیدم و به قراری که طبیب معالجم بعدها فاش کرد، بیماری‌ام شدید و احتمال خطر زیاد بود. در هفته‌های نخستین اقامتم در بیمارستان، از دیدار خویشان و دوستان و حتی زن و فرزندانم سرپیچی می‌کردم ولی به تدریج بهبودی یافته و پس از سه ماه با ترس و لرز به خانه برگشتم. خوشبختانه از آن پس تاکنون با مصرف روزانه داروهای تجویزی، توانسته‌ام سلامتی جسمی و توازن روانی خود را حفظ کنم.

یکی از عوامل افسردگی و ناخشنودی از خود، از دست دادن گنجینه خاطرات مدون گذشته بود که مرا از نوشتن زندگی‌نامه‌ام باز می‌داشت. لیکن ضرورت مبارزه با آنچه خوشبختی‌ام را سلب می‌کرد، مرا بر آن داشت تا با نادیده گرفتن گم شده‌ها و گم‌شدگانم، قلم در دست گرفته و بنویسم. تمرکز فکری به منظور یاد آوردن پیشامدها و رخدادهای زندگی، خاطرات گذشته را به تدریج از لابلای ابرهای تیره برآورده و چون پرده سینما در نظرم مجسم ساخت. دستیابی اتفاقی به قسمت‌هایی از دفتر خاطراتم نیز مرا به تحقق بخشیدن این آرزوی دیرینه بیش از پیش ترغیب نمود که حاصل آن را اکنون به خوانندگان عرضه می‌دارم.

در این اثر قصد تاریخ‌نویسی ندارم و در موقعیتی هم نبوده‌ام که بتوانم از خاطرات سیاسی سخن گویم. با وجود این، دیدارهای خصوصی با شاه و نزدیکی به چند تن از نخست‌وزیران، مرا با مردان تاریخ‌سازی نزدیک کرد که در خلال آن، بازگو نمودن مشهودات و گفت و شنودهای شخصی و آن چه تاکنون فقط در سینه‌ام ضبط است، به سهم خود

می‌تواند به روشن کردن گوشه‌هایی از تاریخ معاصر کشورمان، هموطنان را یاری بخشد.

از آن جا که به نظر می‌رسد مورخان و نویسندگان ما در گذشته و حال، چه از بیم سلاطین مستبد وقت یا واهمه از چماق تکفیر مراجع مذهبی و یا حب و بغض‌های شخصی، از ذکر بعضی از واقعیت‌ها خودداری نموده و در برخی موارد هم ناگزیر به تحریف و قلب حقیقت گردیده‌اند، امید می‌رود خاطرات رجال سیاسی ایرانیان مقیم خارج از کشور و زندگی‌نامه‌هایی در سطح این اثر، بتواند بدون ملاحظه واکنش‌های این و آن، سرانجام حقایق تاریخی را از زیر پرده استتار بیرون آورد.

در این اثر از شرح وقایع عادی زندگی که ممکن است برای خواننده کسل‌کننده باشد، خودداری نموده، تنها به بیان پیشامدها و سرگذشت‌هایی مبادرت ورزیده‌ام که به صورت آینه‌ای از زمان، گویای وضعیت روز بوده یا به لحاظ کیفیت ویژه آن، ارزش تاریخی دارد و یا به علت شور و هیجانی که دارد، شایان تذکر بوده است. خواننده با مطالعه این اثر در می‌یابد که چگونه دولتمردان کشور در چهارچوب حکومت غالب بر مغلوب، خود را حاکم و فرمانروای بی چون و چرای مردم دانسته و ظلم و دست درازی به جان و مال مظلومین را به جایی رسانند تا سرانجام ملت را به استیصال کشانده و به انقلاب واداشت.

مرور مجدد این زندگی‌نامه و به ویژه بخش اول آن در رابطه با دوران طفولیت، مرا دچار تردید نمود که ممکن است در بعضی موارد از تخیلاتم الهام گرفته باشم اما چون به هر حال در نوشتن صادق بوده‌ام، به همان صورت از نظر خوانندگان می‌گذرانم.

راستی موجب رضای خداست کس ندیدم که گم شد از ره راست
تو پاک باش و مدار ای بردار از کس پاک زنند جامه ناپاک کازران بز سنگ

(سعدی)

در ذکر رویدادها و برخوردهایم با اشخاص کوشش کرده‌ام ضمن تشریح وقایع از اظهار نظر شخصی خودداری کنم اما چنانچه گهگاه از این خط‌مشی انحرافی یافته و به تمجید یا تنقید از کسانی پرداخته‌ام، داوری‌هایم تنها از دید خود و ناشی از احساسات شخصی بوده و بر خصایل نیک یا بد آنان دلالتی ندارد.

هر چند اول این اثر قبلاً در تهران چاپ و منتشر گردید، اما بنا به پاره‌ای ملاحظات آن را دوباره نویسی کرده و به انضمام جلد دوم به خوانندگان عرضه می‌دارم.

موضوعی که شاید اشاره به آن در آغاز این پیش‌گفتار ضرورت داشت، سپاس‌گزاری از خویشان و دوستان و آشنایان در کمک به من برای تدوین این اثر است. همسرم فردریکا لینکلن پیوسته مشوقم در نوشتن این زندگی‌نامه بود و با بی‌صبوری در انتظار کمک برای ترجمه آن به زبان انگلیسی است.

مرحوم دایی گرامی‌ام سرهنگ علی شیبانی با ارسال نسخه‌ای از خاطرات انتشار نیافته خود از تهران، مرا در تنظیم رویدادهای خانوادگی یاری فراوان بخشید. هاشم فرهنگ مقیم کلرادو نیز با مطالعه دست‌نویس این اثر، تذکرات مفیدی به من داد. ذکر نام کلیه کسان دیگری که با کمک‌های بی‌قیمت خود موجب تکمیل این اثر گردیده‌اند، مطلب را به درازا می‌کشاند، لیکن لازم می‌دانم از آن جمله به خصوص از دکتر حسین و ایران فرهودی، ارتشبد فتح‌الله مین باشیان، حسن میرکیانی، هما زند و مسیح کیا نام برده و مراتب امتنانم را حضورشان معروض دارم. دکتر

حسن افشار، دکتر منصور پرتوی و مهندس ابراهیم انتخابی نیز که به تازگی چشم از جهان فرو بستند، کمک‌های پرارزشی دادند.

در خاتمه لازم به تذکر می‌دانم که چون به اسامی خیابان‌های تهران در سال‌های پس از انقلاب آشنا نیستم، بدون هیچ انگیزه یا تعصب عقیدتی، از نام‌های مأنوس گذشته استفاده نموده‌ام، به علاوه در ذکر تاریخ رویدادها سعی کرده‌ام تا آن جا که از لحاظ مکان وقوع مربوط به میهنمان است، از سنوات شمسی و در غیر آن صورت از سال‌های میلادی استفاده نمایم.

از آن جا که احتمال دارد در کتابت این اثر اشتباهاتی از لحاظ نام اشخاص یا اماکن یا شرح و تاریخ وقایع شده باشد، دست کمک به سوی خوانندگان گرامی دراز نموده و تمنی دارم مرا در اصلاح آن برای چاپ‌های بعدی یاری فرمایند.

کلرادو، فوریه ۱۹۹۷: منوچهر ریاحی